

### رجعت

رجعت دوباره‌ی ما  
به تقویم و گل‌های قالی  
و آن عصرِ اثری  
که جهان در من  
حلولی جاودانه داشت.  
و من که مزامیر مقدس می‌خواندم / بودم  
که داوود من بودم و / سلیمان

\*\*\*

اما عصر؛  
آرامشِ جمجمه‌ها و  
دقایقی که شانه به شانه  
بر دوش موران و  
ماری که در چشم‌هاست  
به سلامی نو نشسته است:  
- «سلام من به پدر!»  
- «سلام پدر به شما که زائران ضریح من آید  
اکنون که منتشر شده‌ام  
در شما  
را

تولدی تازه بشارت خواهم داد  
\*\*\*

خدای خود بودم  
در تهوعی ناگریز  
از نا گزیر  
از شما  
خدای خود بودم.  
و اکنون  
وداعی گیاهی  
در آن عصرِ اثری  
و دقایقی که شانه به شانه  
\*\*\*

رجعتی دوباره خواهم داشت.

### سبز

با تکثیر ناگهانِ فلز  
در روح سبزه‌ها  
من، قرابتِ تازه‌ای را تفسیر خواهم کرد.  
«صبح» در باورِ میدان بود.  
و دسته‌ها،  
که دست در کارِ تازه‌ای فرو می‌بردند،  
به همزاییِ سکوتی رسا، رُسته بودند.  
\*\*\*

می‌چرخد این ابرِ منتشر در ظهر و  
سایه‌های بریده‌اش را،  
سایه‌بانِ مشت‌های رها در باد کرده است.  
\*\*\*

آن‌چه در گرماسرخِ غروب می‌روید،  
آن‌چه در گرماسرخِ دست‌ها و دسته‌ها،  
با تکثیر ناگهانِ فلز  
تنها خاشاک را  
از گرده‌ی فولاد  
تکاندیم.